چهارشنبه ۱۸ مهر ۱۳۹۷، ۳۰محرم ۱۴۴۰، ۱۰ اکتبر ۲۰۱۸، سال شانزدهم، شماره ۴۲۰۴
Info@etemadnewspaper.ir

حرکات موزون

ساقه گل، ستون پل

مهدی استاداحمد

پل می‌روید به راه پل می‌روید/بسیار لطیف مثل گل می‌روید
جاری بشود سیل، فرو می‌ریزد/آنقدر که پل لطیف و شل می‌روید
پل می‌روید به راه پل می‌روید/چون ساقه گل لطیف و شل می‌روید
مانند چمن مهندس و پیمانکار/دور و بر هر مدیر کل می‌روید
پل می‌روید به راه پل می‌روید/گفتم به شما دو بار: شل می‌روید
پل توی شمال بس که حاصلخیز است/چون بوته بدون کنترل می‌روید

اکران روز

فیلم‌هایی برای کودکان

فیلم‌های سینمای کودک و نوجوان در هفته ملی کودک از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و بنیاد سینمایی فارابی به صورت رایگان و در سالن سینما تئاتر کانون اکران شده. خانواده‌های علاقه‌مند به تماشای فیلم‌های کودک و نوجوان می‌توانند به صورت رایگان و در سینما تئاتر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان واقع در خیابان خالد اسلامبولی به تماشای آثار متنوع تولید شده در عرصه سینمای کودک و نوجوان بنشینند. این فیلم‌ها در دو نوبت ۱۷ و ۱۹:۳۰ و تا ۲۰ مهر نمایش داده می‌شوند. در کنار این برنامه، هر روز تولیدات برتر نیم قرن گذشته کانون در سالن غدیر واقع در خیابان حجاب و از ساعت ۱۶ تا ۱۹ اکران می‌شود.

اعتماد
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

■ صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
■ جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
■ سردبیر : سیدعلی میرفتاح
■ معاون اجرایی: حجت طهماسبی
■ مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
■ رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
■ نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
■ تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۱/۵۱ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۳۶ ■ اذان مغرب: ۱۷/۵۴ ■ اذان صبح فردا: ۴/۴۴ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۰۷

یک اتفاق ساده

کیوان کثیریان

کارمند خالتورسازها

نگاهی به فهرست فیلم‌های روی پرده بیندازید. کمدی‌های دم دستی سینما را تسخیر کرده‌اند؛ کمدی‌هایی بی‌کیفیت که غالبا سالن‌های فراوان را در اختیار دارند ولی نه فیلم‌های خوبی‌اند و نه به فروش قابل توجهی دست یافته‌اند. مدیران سینمایی و دست‌اندرکاران اکران نیز به بهانه نیاز جامعه به شادی از این فیلم‌های بی‌کیفیت حمایت و فضا برای سینمای جدی و صاحب‌اندیشه تنگ و تنگ‌تر می‌کنند. معلوم نیست متولیان اکران با چه کار کارشناسی به جای مردم تصمیم می‌گیرند که فلان فیلم چون کمدی است می‌فروشد پس سالن‌های پرشمار لازم دارد و بهمان فیلم گرچه فیلم خوبی است ولی نمی‌فروشد و تنها در چند سالن آن هم دوهفته یا چهار هفته اکران شود از سرش هم زیاد است. با همین پیش‌بینی بی‌اساس بسیاری از فیلم‌ها که اتفاقا باید آنها را جریان اصلی سینمای ایران به حساب آورد، به حاشیه می‌روند و درست اکران نمی‌شوند؛ در حالی که اگر با شرایط مناسب روی پرده بروند مخاطب کافی خواهند داشت. فیلم‌های بارزش سینمای ایران که اتفاقا نام همین‌ها در تاریخ سینما باقی می‌ماند، دارند قربانی سوءمدیریت در اکران و سوءمدیریت کلان سینما می‌شوند.

فیلمی که با افتخار در تبلیغات مجازی‌اش خود را اولین فیلم دگرباشانه سینمای ایران می‌خواند و از این مسیر می‌خواهد مخاطب جذب کند، در سالن‌های پرشمار اکران می‌شود و فیلم‌هایی مثل «یک کیلو و بیست و یک گرم» و «ماهورا» و حتی «جاده قدیم» و «عرق سرد» و «شعله‌ور» با محدودیت‌های زیاد، به نمایش درآیند. فیلم‌هایی که یقینا اگر درست و عادلانه به نمایش درآیند بسیار بیشتر دیده می‌شوند و مخاطبان پرشمارتری پیدا می‌کنند.

به نظر تان دولت و سازمان سینمایی عریض و طویلش به چه کار سینما می‌آیند اگر قرار باشد خالتورسازها روی سینما خیمه بزنند؟ نباشند بهتر نیست؟ اگر وظیفه حراست از فیلم‌های ارزشمند سینمای ایران را ندارند، چه مسوولیتی احساس می‌کنند؟ سینمای ایران اگر در جهان اعتبار دارد مطمئنا از بابت فیلم‌هایی مثل هشتگ و خالتور و لازانیا و کاتیوشا و دم سرخ‌ها و هزارپا و... نیست.

اگر قرار است سازمان سینمایی کارمند گوش به فرمان خالتورسازها باشد، واقعا عدمش به ز وجود. در حال حاضر ظاهرا چنین وضعیتی حاکم است. وضعیتی حاکم شده که کارگردانی مثل ابوالحسن داوودی با ساختن آن همه فیلم خوب به ورطه «هزارپا» کشیده می‌شود یا فیلمسازی مثل حسین قناعت با فیلم‌های خوبش در حوزه کودک به باتلاق «لازانیا» می‌افتد. وقتی فیلم خوب بسازی و سازمان سینمایی کوچک‌ترین حمایتی در اکرانش نکند یا بی‌خود و بی‌جهت سال‌ها در محاق توقیف بماند، نتیجه جز این می‌شود؟ آیا حفاظت و حراست از سرمایه‌های معنوی و انسانی سینما و فرهنگ و وظیفه دولت و وزارت ارشاد و سازمان سینمایی نیست؟ وضعیت سینما را به سمتی برده‌اند که امسال، کلی فیلم دم دستی نظیر همین‌ها که حالا روی پرده است، در حال تولید است. نگاه سرمایه سالار سازمان سینمایی که اتفاقا از هر رویکرد کارشناسی و حرفه‌ای خالیست، دارد سینمای ایران را نابود می‌کند. خالتورسازان و سازمان سینمایی در یک پروژه مشترک، پا روی خرخره سینمای ایران گذاشته‌اند و فشار می‌دهند. حالا یک خروش از درون سینما و توسط اهالی دلسوخته سینما لازم است تا جلوی این جریان مخرب را بگیرد و سینمای ایران از فشار این دیکتاتوری خالتوری، رها شود و نفسی تازه کند. بخشی از مخاطبان سینمای ایران دیگر به سینما نمی‌روند. مسوول این افتضاح، مستقیما سازمان سینمایی است و قطعا وزیر ارشاد که اجازه استمرار این جریان مسموم را داده است.

در همین حوالی

علی دهباشی

تقی مدرسی خوش درخشید

تقی مدرسی متعلق به نسل جوانان اوایل دهه ۳۰ بود که در اوج رونق بازار هنر، ادبیات، داستان و شعر کار خود را با انتشار رمان «یکلیا و تنهایی او» آغاز کرد. این رمان خوش درخشید، آنچنان که بزرگ‌ترین منتقدان آن زمان در نشریات ادبی او را ستایش کردند. کار بعدی او «شریفجان، شریفجان» بود. اگرچه این رمان تجربه اول مدرسی نبود اما در ژانر دیگری ارزش‌های خود را داشت. این نویسنده در اواخر دهه ۳۰ ایران را برای تحصیل در رشته طب ترک کرد و به امریکا رفت. در این کشور او به یکی از بزرگ‌ترین متخصص اطفال تبدیل شد و با «آن تیلور» نویسنده بزرگ معاصر امریکا که ده‌ها رمان او اقتباس سینمایی شده است، ازدواج کرد. حاصل این زندگی مشترک دو دختر به نام‌های «تژ» و «میترا» است.

در اواخر عمر تقی مدرسی کار نوشتن را دوباره آغاز ولی این بار زبان انگلیسی را برای نگارش داستان‌های خود انتخاب کرد. «کتاب آدم‌های غایب» از جمله این آثار بود که ابتدا به انگلیسی نوشته شده و بعدها به فرانسه ترجمه شد، مدرسی بعدها این کتاب‌ها را به فارسی برگرداند. دومین رمان انگلیسی او «آداب زیارت» که به فارسی ترجمه شد و در نهایت آخرین اثر او «عذرای خلوت‌نشین» تا جایی که اطلاع دارم به چاپ نرسیده است.

سرطان هم تقی مدرسی را از ما گرفت و هم آغاز راه دومین حرکت ادبی او را ناتمام گذاشت. مدرسی فعالیت مطبوعاتی خود را با مجله صدف از سال ۱۳۳۶ آغاز کرد. زمانی که او پس از سی و چند سال به ایران سفر کرد در مجله «کلک» آن زمان برایش ویژه‌نامه‌ای تدارک دیدیم. همچنین در منزل دکتر علی اصغر خبرزاده مجلسی برپا کردیم که گروهی از نویسندگان و شاعران در آن حضور داشتند. تقی مدرسی کم، اما خوب نوشت.

تیتر مصور | پیروزی افراط‌گرایان در انتخابات برزیل

پلاکز

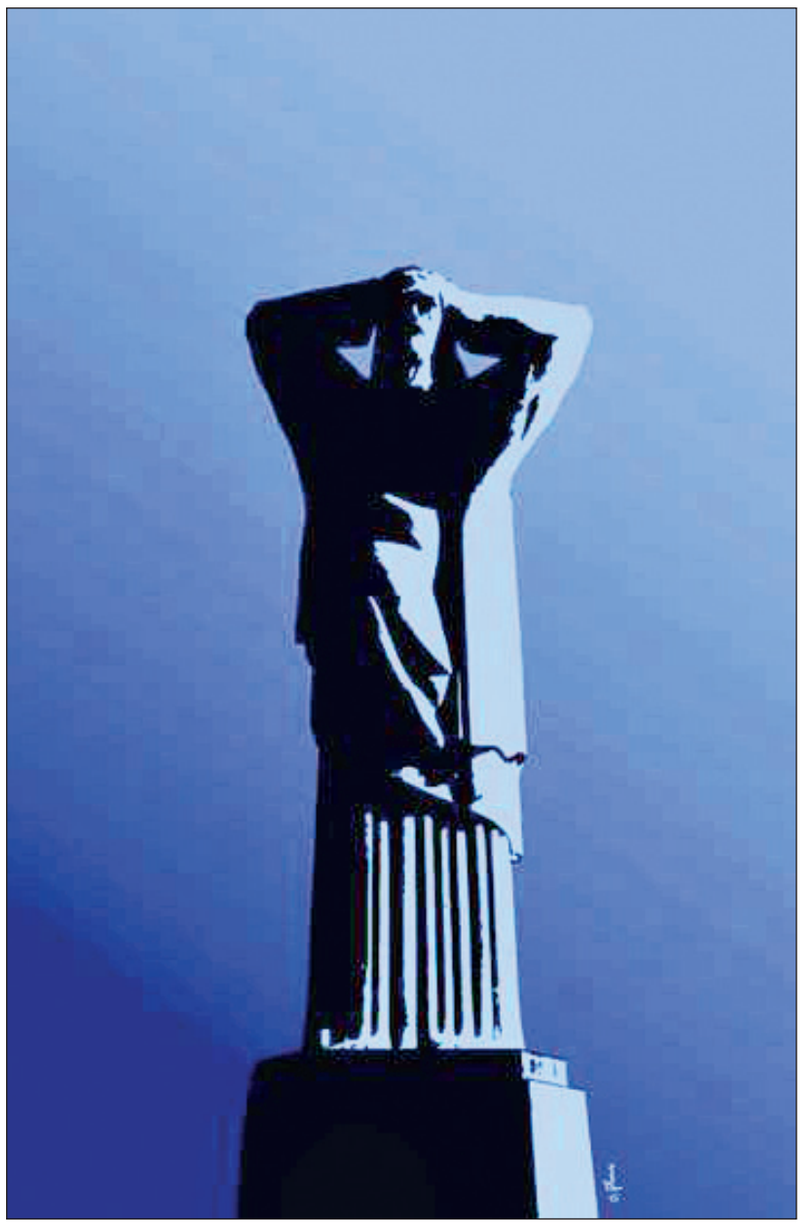

متن در حاشیه

کاوه فولادی‌نسب

یا نامه نمی‌خوانیم، یا راه نمی‌دانیم

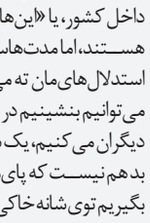

چند سال پیش در داستانی نوشتم: «گاهی اوقات در زندگی لازم است، آدم پایش را از روی گاز بردارد، راهنما بزند، آرام آرام بگیرد توی شانه خاکی، دستی را بکشد، پیاده شود و -هرچند کوتاه- نگاهی به پشت سرش بیندازد؛ به مسیر رفته...» این واقعا لازم است؛ بخصوص برای مایی که تا همین صدواندی سال پیش، نظام‌های اجتماعی و تولیدی و اقتصادی‌مان، طبعا متناسب با شرایط و مقتضیات زمانه، کیفیتی درون‌زا داشته و به خوبی نیازهای موجود را برطرف می‌کرده. در آن زمان ما این توانایی را داشته‌ایم که نظام فکری/فلسفی مورد نیاز زمان را صورت‌بندی کنیم و به کمک آن به زیست‌مان شکل دهیم. اما بعد، وارد این چرخه توسعه قناس شده‌ایم؛ چرخه‌ای که زمانی شکل دستوری و از بالا به پایین داشته و مدرنیزاسیون را پروژه‌ای می‌دیده که باید به ضرب دگنک به سبک زندگی ایرانی تحمیل می‌شده و زمانی دیگر بعدها تبدیل به ابزاری شده برای بازتولید سنت در هیاتی مدرن؛ یک شترگاوپلنگ تمام و کمال. در مواجهه با مدرنیته، ما از همان اول نتوانستیم مساله زمان را برای خودمان حل کنیم و یک جور احساس از غافله عقب ماندن در روح‌مان رخنه کرد. همیشه در شتاب‌ایم؛ همیشه و در همه امور. همین شتاب است که جامعه‌مان را تبدیل کرده به جامعه دلالی؛ البته نه فقط همین شتاب که دلایل فراوان دیگری هم وجود دارد، اما یکی از مهم‌ترین دلایل همین شتابزدگی است که نتیجه‌اش می‌شود بی‌سامانی بازار و گرانی و احتکار و هزار چیز دیگر... ما که در جایگاه «شهروند» نشسته‌ایم، می‌توانیم برای اینکه گرانی بار این صلیب بی‌مسوولیتی و از هم گسیختگی اجتماعی را به دوش نکشیم، فرافکنی کنیم و خیلی ساده همه چیز را بیندازیم گردن معادلات سیاسی بین‌المللی و ظهور دیوانه‌ای به نام ترامپ در ایالات متحده، یا بی کفایتی دستگاه‌های اجرایی و نظارتی مسوول در داخل کشور، یا «این‌ها»ی موهومی که معلوم نیست دقیقا چه کسی هستند، اما مدت‌هاست تبدیل شده‌اند به سپری دفاعی که وقتی استدلال‌های‌مان ته می‌کشد، همه چیز را می‌اندازیم گردن‌شان. بله، می‌توانیم بنشینیم در کنج عافیت و بعد از همه جوالدوزهایی که نثار دیگران می‌کنیم، یک سوزن یا حتی سوزنک هم به خودمان نزنیم. اما بد هم نیست که پای‌مان را از روی گاز برداریم، راهنما بزنیم، آرام آرام بگیریم توی شانه خاکی، دستی را بکشیم، پیاده شویم و نگاهی به پشت سر بیندازیم... در حکمت و معرفت ایرانی، پر است از حکایت‌ها و پندها و تذکرهایی برای عجول نبودن، مولد بودن، دلال نبودن؛ پر است از نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود‌ها... ایراد کار اینجاست که دل‌مان نمی‌آید، پای‌مان را از روی گاز برداریم. می‌ترسیم از غافله عقب بمانیم.

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح

دشمن میکروسکوپی

بزرگواری را می‌شناسم که دقیق و عالم و فرهیخته است. در شغلش استاد است و مهارتی مثال‌زدنی دارد. محال است به قول و فعلش بی‌مبالاتی و سربه‌هوایی راه یابد. دقیق‌تر بخواهم بگویم، پرنسیب علمی دارد و به کار و حرفه‌اش احترام می‌گذارد، هیچ‌وقت هم حرف بی‌سند نمی‌زند و اظهارنظر بی‌وجه نمی‌کند. با این حال چند روز پیش در محیط تلگرام برایم پیامی فرستاد که از بیخ و بن دروغ بود. این روزها در فضای مجازی، دروغ از هر جنس و مدلی به وفور یافت می‌شود. به نظر می‌رسد، کارخانه تولید دروغ و شوخی سیاه راه انداخته‌اند و خط تولید یاوه‌های سیاسی و عقیدتی و اجتماعی و تاریخی را توسعه بخشیده‌اند. از یک در عکس و خبر و شعر و خاطره را وارد کارخانه می‌کنند از در دیگر پکیج‌های خبری دروغ و باطل بیرون می‌دهند. یکی از این تولیدات را این دوست بزرگوار که ذکر خیرش رفت، برایم فرستاد. از این پیام‌ها زیاد می‌رسد. احتمالا گوشی شما هم لبریز است از اخبار جعلی و شوخی‌های خطرناک. در این میان اکثر مردم دقت و تامل ندارند و بی‌درنگ هر آنچه را به دست‌شان می‌رسد، برای دوستان‌شان فوروارد می‌کنند. دروغ‌ها فقط هم سیاسی و عقیدتی نیستند. بعضی‌هاشان ادبی‌اند و اگر فرشته‌ای خبرش را برای بزرگان ادب فارسی ببرد ریزه‌های عظامشان در گور می‌لرزد. گاهی یاوه‌ای را به مولوی نسبت می‌دهند و شعر رکیکی را به ایرج میرزا، چند کله خندان را هم ضمیمه‌اش می‌کنند. حجم این لاطائلات آن قدر زیاد است که سخت بشود از پسشان برآمد. با این حال از دوست فرهیخته‌ام دور بود که خبری را ندیده و نسنجیده بفرستد. برای همین زنگ زدم و به او گفتم، این خبری که شما فرستاده‌اید از بیخ و بن دروغ است. با تعجب شنیدم که گفت «خودم هم حدس می‌زدم، اما من فقط آن را فرستادم...» گفتم «آیا همین فرستادن مسوولیتی را به گردن شما نمی‌اندازد؟» به او برخورد اما من از حرفم عقب ننشستم. بحث مفصلی کردیم اما خیلی زود وارد وادی سیاست شدیم و دوست بزرگوار عکس‌العملم را حمل بر گرایش سیاسی‌ام کرد. عجیب است. کسی که در کار و بار خودش دقیق و موثق است، به حوزه سیاسی و اجتماعی که می‌رسد یک‌باره «عوام» می‌شود و مسوولیت پیام دروغ را به گردن موجود مجهول و ناپیدایی می‌اندازد که این دروغ‌ها را ساخته. او خیلی ساده می‌گوید «من فقط آن را برای شما و چند نفر دیگر فرستادم و هیچ نقشی در تولیدش ندارم» و با این کار از خود سلب مسوولیت می‌کند. قدیم هم بعضی از علما حدیث جعلی را با علم به اینکه جعلی است، محض جذابیت، بازگو می‌کردند، آخرش هم من‌باب رفع تکلیف می‌گفتند «العهدة علی الراوی». البته که مسوولیت به عهده راوی است، اما آیا من و شما مسوولیتی در برابر دروغ‌های که می‌بینیم و می‌شنویم، نداریم؟ غریب روزگاری است. باسواد و بی‌سواد، عارف و عامی، به جهت دلخوری‌های بجا و نابجایی که از بعضی مسوولان سیاسی و احیانا سیستم مدیریتی کشور دارند، امور را کج و معوج می‌بینند و اخبار را توام با سوءتفاهم می‌شنوند، بعد هم با گفتن توجیهاتی احساساتی وجدان خود را آسوده می‌کنند که «تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.» و «لابد یک اشکالی هست که این دروغ‌ها خوش می‌نشینند.» من اما بحث دیگری با شما دارم: آیا ما در برابر فایل‌هایی که در فضای مجازی سند و ریسیو می‌کنیم، مسوولیتی نداریم؟ آیا به لحاظ اخلاقی مجازیم که دروغی را نشر دهیم و بعد هم مسوولیت دروغ را از گردن خود باز کنیم؟ علاوه بر دروغ شوخی‌های سیاه هم زیاد بین مردم دست به دست می‌شود. این شوخی‌ها جز اینکه مردم را ناامید کنند و جز اینکه اعتماد به نفس ایرانی‌ها را از بین ببرند و جز اینکه تصویر تیره و تاری از امروز و فردا بسازند، کارکرد دیگری ندارند. این را کسی به شما می‌گوید که حرفه اصلی‌اش طنز و طیبت است و طرفدار گسترش شوخی است. من سال‌ها در مطبوعات طنز نوشته‌ام هنوز هم جایی دستم برسد مضمون کوک می‌کنم و برای این و آن، با اسم و بی‌اسم دست می‌گیرم. اما چیزی که در فضای مجازی جریان دارد، طنز نیست. شوخی هم نیست. هزل و هجو هم نیست. بلکه تخریب و ترور است. تخریب و ترور محض... بعدا در این باره بیشتر بحث خواهم کرد، عجالتا به سوالم برگردم و مجددا از محضر باهرالنور سرورانم بپرسم که آیا شما در کپی پیست فایل‌های سیاسی و اجتماعی مسوولیتی ندارید؟ آیا در دنیا و آخرت می‌توانید جواب عقل‌پسند و اخلاقی دهید که چرا بی‌محابا هر فایلی را که به دست‌تان رسیده سریع، سند توأل کرده‌اید و آن را گسترش‌اش داده‌اید؟ اگر دروغ بد است، مجازی‌اش هم بد است. چه بسا این دروغ‌ها تبدیل به ابری ضخیم شوند و جلوی دیدمان را بگیرند و آینده را با خطر مواجه کنند. آیا شما سهمی در این آینده پرخطر ندارید؟ چه کسی فکر می‌کرد این گوشی‌های موبایل روزی تبدیل به اسب تروا شوند و درون‌شان پر شود از سربازان میکروسکوپی امریکا و اسراییل و عربستان؟

میکروسکوپ خصوصی من

جنبه کمتر شناخته شده‌ای از فردیت آقای عزت‌الله انتظامی

امیر پوریا

از فقدان آقای عزت‌الله انتظامی بیش از ۵۰ روز گذشته و با آنکه ظاهرا خبر چندانی از ادامه سوگ و یاد او نیست و در دل محیط مجازی و در هیاهوی پدیده منحط اکران‌های مردمی، شلوغ بازی‌های دیگری جریان دارد، آنهایی که ارزش فرد و مردی چون او را می‌شناختند، همچنان اندوه به دل دارند. اندوه نه فقط بابت فقدان او؛ بلکه همچنین بابت تمام ویژگی‌ها و رفتارها و درک انسانی ویژه‌ای که داشت و در نبود او، بعید است همتا و جایگزینی پیدا شود.

بیرون از فضای سینما، کمتر می‌دانند که او به چه شکل خاصی «سنگ صبور» اهالی سینما و تئاتر بود. همه می‌پنداریم سنگ صبور فقط کسی است که به درد دل آدمی در مواقع بروز حوادث ناگوار، گوش می‌سپارد. اما جلوه فراترش در آقای انتظامی وجود داشت: اینکه کسی از بازیگران یا سینماگران، بر سر تصمیم بین دو کار یا دو فیلم دچار تردید باشد و از او مشورت بخواهد. اینکه از عوارض سریال یا مصاحبه‌ای که پذیرفته، نزد او شرح حال بگوید. اینکه در زمینه‌ای شخصی اما حساس برای یک هنرمند، از او کمک بگیرد. منهای این و در امتداد این ویژگی او نقش نوعی مراقب یا نگهبان حواس جمع را هم برای صدها نفر از همکاران خود داشت. وقتی داریوش ارجمند در مقطعی به دفعات در برنامه‌های مختلف تلویزیونی حضور یافته بود، آقای انتظامی به او تلفن و اندکی تشر زده بود که خودت را ارزان و بیش از حد، در دیدرس قرار نده. وقتی محمدرضا فروتن بعد از درخشش اولیه در نیمه دهه ۷۰، گاه در فیلم و فیلم‌هایی حاضر شده بود که نمی‌توانست ادامه شایسته‌ای برای آن مسیر باشد، آقای انتظامی به او گوشزد کرده بود. بسیاری از بازیگران و حتی کارگردانانی که هرگز بخت همکاری با او را نیافتند، از این مواهب و مراقبت‌ها بهره‌مند بودند؛ چون دلنگرانِ همه بود. به لحاظ سنی، حتی میان هم‌نسلان خود نیز تقریبا از همه زندگان بزرگ‌تر بود؛ چه رسد به نسل‌ها و دوره‌های بعدی. در نتیجه، میان تشویق و گوش کشیدن، فرقی نمی‌گذاشت و هر کدام را هر وقت لازم می‌دید، اعمال می‌کرد.

این فردیت، این دلسوزی و در عین حال این قدرت تشخیص که از حسدهای رایج و جاری بین این همه سینماگران که می‌دانیم، دور بایستی و بتوانی اصل کار و حال همه را رصد کنی و به جا تذکر یا دلگرمی بدهی، اکتسابی نیست. کسی دیگر نمی‌تواند به دستش بیاورد؛ در آقای انتظامی بود و با آقای انتظامی در خاک رفت. اینهاست که دریغ را معنایی ورای از دست دادن یک هنرمند و بازیگر بزرگ، جلوه می‌دهد. اینهاست که دریغ را نثار نوعی از انسان و انسان شناختن و انسان دیدن می‌کند که دیگر نیست. نام یکی از چندین رمان مشهور رومن گاری که «خداحافظ گری کوپر» بود، فقط با شخص گری کوپر بازیگر از یاد نرفتنی سینمای کلاسیک امریکا وداع نمی‌کرد. بلکه همچنین می‌گفت خداحافظ ای ارزش‌ها و ای نوع مردانی که دیگر نیستید و کم کم ارزش‌های‌تان هم ضدارزش تلقی خواهد شد. حالا هم اگر بگوییم خداحافظ آقای انتظامی، فقط به یک نفر نگفته‌ایم. بلکه در زمانه نتیجه‌گرایی کاسبکارانه و تلاش برای بیرون کشیدن گلیم شخصی خود از آب با ارزشی تحت عنوان بها دادن به کار و منش و جا و جایگاه دیگران، وداع گفته‌ایم. کاری که پدری فرزانه‌وار و البته سیلی‌های ضروری او، نشانه و اوجش بود.

دمی با قدما

این شعر از فردوسی نیست

رضا ضیا

یکی ابلهی شب‌چراغی بجُست
که بی‌او نشد عقد پروین درست
خری داشت آن ابله کوردل
به جان خودش، جان خرمتصل
چنان شب‌چراغی که ناید به دست
به خواری بر آن گردن خر ببست
من آن شب‌چراغ شهنشاهیم
که روشن کن ماه تا ماهیم

مرا لیکن این بخت ابله‌شعار
چنان بسته بر گردن روزگار

اگر معنی شعر «شب چراغ» را بدانیم، معنی شعر کم و بیش واضح است. (شب چراغ: گوهری که در شب مثل روز بدرخشد). شاعر نالیده که نسبت من و زمانه، مثل نسبت آن گوهر و این ابله و خرست. اگر سری به گوگل بزنید، همه جا شعر را به اتفاق به نام فردوسی نقل کرده‌اند. آشنایان سبک فردوسی می‌دانند که با هزار من سریش به فردوسی نمی‌چسبد، ولی گویا صاحب‌دلی آن را متناسب با زبان حال حکیم توس دیده و به نام او سند زده. در حالی که شعر از «ملّا زمانی» شاعر معاصر شاه عباس است. همان که داستانی مشهور با شاه عباس دارد؛ صاحب تذکره نصرآبادی نوشته: «شاعر زبردستی بود، اگرچه دیوان او دیده نشد؛ اما از اشعار او ظاهر می‌شود که خیلی قدرت داشته. مشهور است که دیوان خواجه حافظ را جواب گفته، به خدمت شاه عباس برده، گفت: دیوان خواجه حافظ را جواب گفته‌ام. شاه فرمود که: جواب خدا را چه خواهی گفت؟!» (تذکره نصرآبادی، ص ۳۴۹، چاپ ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۸: تهران)

هشتگ روز

#شورای شهر تهران

خبری که بعد از سه هفته داغ شد

اهالی توییتر فارسی صبح خود را با خبری درباره تصادف برادر یکی از اعضای شورای شهر با خودروی در اختیار شورای شهر، آغاز کردند. در ساعات اولیه صبح عکسی از خودروی کاملا خسارت دیده منتشر شد و کاربران مشغول نوشتن درباره این ماجرا و خبر شدند. آنها معترض به استفاده شخصی از امکانات دولتی شدند و درباره این ماجرا در هشتگ «شورای شهر تهران» نوشتند. آنچه می‌خوانید منتخبی از این نوشته‌هاست:

«یکی از زنان عضو شورای شهر تهران خودروی شورا را در اختیار برادرش می‌ذاره. ایشون هم با خودروی شورا می‌رن سفر شمال و تصادف می‌کنن و خودروی اوراق رو برمی‌گردونن. برادر این عضو شورا به عنوان راننده برای خواهرش کار می‌کرد، ولی سفر کاری نبوده»، «چندوقت پیش وزیر بهداشت فنلاند به‌خاطر تماس بین‌المللی با همسرش به هزینه دولت مجبور به استعفا شد. چندسال قبل یکی از وزرای کابینه سوئد به‌خاطر اینکه خونه اجاره داده بود اما اظهارنامه مالیاتی پرنکرد، استعفا داد. تو ایران اما اصل خدمت کردن مهمه، از این سوسول‌بازی‌ها نداریم»، «شهردار استکهلم رو به‌خاطر جا گذاشتن کیف پولش، هزینه بنزین خودش رو از کوپن دولتی پرداخت کرد و اخراج شد... چقدر شبیه هستیم؟»، «آرزوی سلامتی برای برادر عضو محترم شورای تهران داریم و امیدواریم خودروی ایشون هر چه زودتر تعویض شه که تو دردسر نیفتن. البته اینکه تعویض خودرو به ۵ سال نرسید هم دستاورد مهمیه»، «کاش این عضو محترم شورای شهر قبل از منتشر شدن خبر توسط افراد دیگه، زودتر خبر رو منتشر می‌کردن و بابت خیانت در امانت بیت‌المال عذرخواهی می‌کردن. نه اینکه به امید دیده نشدن ماشین تصادفی رو تو یک پارکینگ رها کنن»، «چرا برای برخی از مدیران بیت‌المال هیچ فرقی با ارث پدری نداره؟»، «البته کاش اسم این عضو شورای شهر رو هم منتشر می‌کردن که باقی به‌خاطر این ماجرا سرزنش نشن. الان اسم همه به ذهن آدم می‌رسه، در حالی که فقط یه‌نفر این کار رو کرد و نباید بقیه رو به خاطر این ماجرا سرزنش کرد»، «باید منتظر برخورد شورا بمونیم، این می‌تونه چالش خوبی برای شفافیت و صداقت کسانی باشه که بهشون رای دادیم»، «این خوبه که ببینیم شورا چه می‌کنه، منظورم هم برخورد انقلابی و غیرمنطقی نیست. لازمه که این اسم رسانه‌ای شه تا یادبگیریم رسانه‌ای شدن یک امر قطعی فقط در صورتی که به منافع ملی ضربه بزنه اشکال داره و در باقی موارد شفافیت به کمک اداره بهتر جامعه میاد»، «این خبر برای سه هفته پیش بوده و تازه رسانه‌ای شده، حالا باید سه هفته صبر کنیم ببینیم چی می‌شه؟»، «ولی تصویر خیلی وحشتناکه، واقعا نگران شدم که سالم بیرون اومدن یانه... حالا هرچی، کاش سرنشین‌ها سالم باشن» و «سال‌ها همه کارمندهای بانک این کاغذهای پرینت به‌درد نخور رو میاوردن خونه که بچه‌هاشون چرک‌نویس کنن اما بابای من پرینت حساب‌هایی که دیگه به درد شعبه نمی‌خورد رو نمی‌آورد خونه که ما چرک‌نویس کنیم. می‌گفت بیت‌الماله».

عکس‌نوشت

گاهی اوقات بعضی خبرها و گزارش‌ها به سادگی می‌توانند لبخند روی لب بیاورند و از روزنه‌های نورانی امید بگویند. خبر و گزارش‌هایی مثل مجموعه تصویری که خبرگزاری مهر عصر روز سه‌شنبه و به نام «برآورده شدن آرزوی رضا ۱۳ ساله» منتشر کرد و درباره آن نوشت: «رضا پسر ۱۳ ساله اهوازی که مبتلا به سرطان است دوشنبه شب در اهواز توسط سازمان‌های مردم‌نهاد به آرزوی خود رسید. او آرزو داشت که جشن تولد برایش گرفته شود، اسب سواری کند و به کلاس‌های شمشیربازی برود». عکسی که می‌بینید از این مجموعه انتخاب شده است.